

اوربا عیلمیانه



در مرزبان

چکیده

باورهای عامیانه بخشی از فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی به شمار می‌آید. شاعران و نویسندگان از باورهای عادی و عامی مردم، به‌عنوان یکی از درون‌مایه‌های شعر و نثر خویش بهره برده‌اند تا به اثر خود رنگ دینی و ملی ببخشند و فرهنگ و سنت‌های جامعه‌ی خود را در پیچ‌وخم حوادث تاریخی از گزند فراموشی حفظ کنند و از اسلاف به اخلاف منتقل کنند. یکی از آثار برجسته‌ی نثر فنی-مرزبان‌نامه- سرشار از آداب و رسوم خاص دوره‌ی خود است که بعضی از آن‌ها ریشه در فرهنگ ایران باستان دارند. در این مقاله، نگرش‌های خرافی در مرزبان‌نامه، با هدف آگاهی از باورهای مردم روزگار نویسنده و فهم بهتر متن، تبیین این باورها و تلاش برای یافتن پیشینه‌ی آن‌ها مورد بررسی و مذاقه قرار گرفته است.

فرشته تیموری

دبیر ناحیه‌ی ۵

اصفهان

و دانشجوی

کارشناسی ارشد

زبان و ادب فارسی

کلید واژه‌ها:

فرهنگ، باورها، آداب و رسوم، خرافات، عامیانه.

مقدمه

ملت‌ها با آداب و رسوم و باورهای خاص فرهنگ و محیط خود پایدارند و به زندگی ادامه می‌دهند. در آثار گذشته‌ی ایران جستجوگریخته به جنبه‌های مختلف زندگی عوام توجه شده است؛ از جمله مطالعه‌ی آداب و رسوم و باورها در مرزبان‌نامه‌ی ورواینی و نیز اعتقاد و باورهایی که از نظر برخی خرافی قلمداد شده‌اند، بیان‌گر این واقعیت است که این باورها زمانی زندگی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌داده‌اند. «گاهی مطالعه‌ی آثار بازمونده‌ی فرهنگ عامه، چنان روشن‌گر اخلاق و وضع روحی جامعه عصر خویش است که هیچ کتاب تاریخ و جامعه‌شناسی نمی‌تواند چنین پرتوی بر زندگانی اجتماعی آن روزگار بیفکند» (محبوب، ۱۳۸۲: ۶۸).

نمود باورهای خرافی در مرزبان عبارت‌اند از:

۱. همای سعادت

هما در افسانه‌ها رمز سعادت و پادشاهی پنداشته شده است. مردم قدیم هما را مرغی مبارک و موجب سعادت می‌شمردند که سایه‌ی آن بر سر هر کس بیفتد، به دولت و پادشاهی دست می‌یابد. «در کتب جانورشناسی از قبیل حیا‌الحيوان و عجایب المخلوقات و نیز الحيوان و نزهت‌نامه‌ی علایی سخنی درباره‌ی این پرنده وجود ندارد ولی در شعر و ادب فارسی وجود آن امری مسلم و سعادت‌بخشی سایه‌ی او جزء بدیهیات به‌شمار می‌رفته است...» (هدایت، ۱۳۵۶: ۳۲)

همای بر همه مرغان از آن شرف دارد

که استخوان خورد و مردمان نیازارد (سعدی، ۱۳۷۷: بیت ۶۹)
«تا اکنون که سگی، زیرک نام که به فرط شجاعت و علو همت با شیران عالم از سر پنجه می‌گوید و در قناعت و خوشتن‌داری از سایه‌ی همای ننگ می‌دارد، پادشاهی را متصدی شدست.» (ورواینی، ۱۳۸۷: ۴۱۸)

۲. ستاره‌ی اقبال

یکی از باورهای گذشتگان این بود که هر کس متولد می‌شود، ستاره‌ی او نیز به‌وجود می‌آید و وقتی از دنیا می‌رود، ستاره‌اش خاموش می‌شود.
«جوهر آدمی را امپه‌تر آفریدست و بهره‌ی دانایی و تیزبینی و هوش مندی، ایشان را بیش‌تر داده و به هر یک ستاره‌از ستارگان علوی و سفلی نگهبان احوال کرده...» (همان، ۲۲۹ و ۹۶)

۳. باور خرافی اعداد

باورها و اعتقادهایی که انسان و جنبه‌های وجودی وی، محور اصلی آن‌ها را تشکیل می‌دهد، از نظر تعدد و تعداد، بیش‌ترین قسمت باورهای خرافی مرزبان‌نامه را به وجود می‌آورند. در این افسانه‌ها، جهان از انسان گونه‌ای سترگ پدید آمده؛

به‌طوری که از هر پاره‌ی وی، یکی از پدیده‌های هستی ساخته شده است. از این جاست که هفت ولایت تن این‌گونه بسیار در ادب فارسی نمایان شده و بدین‌سان سیصد و شصت رگ بدن، که شیخ شبستر آن را در مشابهت تن انسان با افلاک بدین‌گونه آورده است:

«در فلک، بیست و هشت منزل است از منازل قمر، چون شرطین و بطن تا آخر؛ در تن مردم نیز بیست و هشت عصب است؛ و چنان‌چه مجموع درجات فلک سیصد و شصت است، در تن سیصد و شصت رگ است؛ و چنان‌که در فلک هفت کوکب سیارند، در تن نیز هفت اعضای رئیسه‌اند...»

(کزازی، ۱۳۷۲: ۳۸-۲۷)

در مرزبان‌نامه نیز این شبیه‌سازی‌ها زیاد به‌کار رفته است:

«و کدخدای عقل را در هفت ولایت اعضا و جوارح هیچ تصرف جز به استقامت مزاج بر حد اعتدال درست نیاید.»

(ورواینی، ۱۳۸۷: ۷۴۶)

و بدانک ترا بر هفت ولایت تن امیرست. (همان: ۲۰۳)

پادشاه را عشق مملکت با سیصد و شصت رگ جان پیوند گرفته بود. (همان: ۱۳۷)

رگت بر تن است ای پسندیده خوی

زمینی درو سیصد و شصت جوی (سعدی، ۱۳۷۷: ۲۰۷)
در جایی دیگر، با یک باور خرافی نسبت به اعداد می‌خواستند جلوی طمع مردم را بگیرند. پس بعضی از اعداد را نامساعد و بدیمن می‌دانستند. مثل امروزه که عده‌ای به عدد سیزده حساسیت دارند.

در داستان رمه‌سالار و شبان، ارباب با توجه به این باور، هیچ‌گاه نمی‌گذاشت گله‌ی گوسفندان‌ش به هزار برسد و اگر از هزار زیاد می‌شد، می‌فروخت و این برای شبان سؤال بود.

«روزی شبان ازو پرسید که دیگران مقام چاکری تو ندارند و به ثروت صد یک تو نباشند، گوسفندان بیش از دو هزار در گله دارند و تو را هرگز به هزار نمی‌رسد؛ موجب چیست؟ گفت: بدانک هزار نهایت عددست و هر آنچه به غایت رسد، ناچار نهایت مستعقب آن شود و از این جهت است که من این گله زیر هزار دارم و زیر هزار گله دیدم که محاسبان ارزاق بر تخته‌ی قسمت عدد آن گوسفندان از مرتبه‌ی الوف بمئات و عشرات آورد و به آحاد رسانید و هرگز قصور و کسور به اعداد و گوسفندان ما در قانون هزاری نرسید.» (ورواینی، ۱۳۸۷: ۳۶۷)

«سلسله‌ی عدد بی‌کران است ولی این پندار مردم ساده‌دل آن روزگار بوده است. این داستان از لحاظ عقاید سنتی و خرافی قابل توجه است. ریشه‌ی این اندیشه را نتوانستیم پیدا کنیم. شاید بی‌ارتباط نباشد با نقش رمزی اعداد که مردم بسیار بدان اعتقاد داشتند و در خدمت طمع و زیاده‌خواهی است.» (تسلیمی، ۱۳۸۷: ۸۳)

گاهی مطالعه‌ی
آثار بازمونده‌ی
فرهنگ عامه،
چنان روشن‌گر
اخلاق و وضع
روحی جامعه
عصر خویش
است که هیچ
کتاب تاریخ و
جامعه‌شناسی
نمی‌تواند
چنین پرتوی
بر زندگانی
اجتماعی آن
روزگار بیفکند

۴. دیو در شیشه کردن

«در قدیم رسم دعانویسان بود که اشخاص جن‌زده را با ذکر ورد و دعا درمان می‌کردند و جن‌های مسلط بر آن‌ها را پس از تسخیر (به‌وسیله‌ی ادعیه و اوراد) در شیشه می‌کردند و اشخاص جن‌زده را بهبود می‌بخشیدند.»

(دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل دیو) و (خطیب رهبر، ۱۳۸۷: ۷۱) در داستان گرگ خنیاگر دوست، وقتی که گرگ فریب بزغاله را می‌خورد و خود را سرزنش می‌کند، به نوعی به خرافات رایج در جامعه اشاره می‌شود: «من چرا بگذاشتم که بزغاله مرا برگیرد تا به دمدمه‌ی چنین لافی و افسون چنین گزافی، عنان نهمت از دست من فرو گرفت و دیو عزیزم مرا در شیشه کرد.» (رواینی، ۱۳۸۷: ۷۱) ظاهراً ترکیب «شیشه‌ی عمر» نیز بی‌ارتباط با این باور نیست. دیوها در افسانه‌های ایران شیشه‌های موسوم به «شیشه‌ی عمر» دارند و از آن به دقت نگهداری می‌کنند. هرگاه این شیشه به دست انسان بیفتد، مالک عمر و زندگی دیو می‌شود؛ زیرا با شکستن شیشه، دیو نیز خواهد مرد.

(دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل شیشه) داستان آهنگر با مسافر در باب دوم مرزبان‌نامه، از جهت این معانی بسیار غنی است.

«بیچاره دیو در قعر آن مغاره چون پری در شیشه‌ی معزّمان به دست اطفال گرفتار آمده.» (رواینی، ۱۳۸۷: ۱۴۵) پسر ناگاه دیوانه‌وار از پرده‌ی عافیت به‌در افتاد. (همان: ۱۴۷) این باور و اعتقاد به رمال‌ها که می‌توانند حتی جن‌های بوداده را بگیرند، شاید هنوز هم در آبادی‌های دورافتاده‌ای که رمال‌های حیل‌گر در کنار مردم زندگی می‌کنند، وجود داشته باشد.

۵. لقای نکورویان

در باورهای مردم برخی از مناطق، وقتی کسی از خانه بیرون می‌آید، اولین کسی که در مقابلش ظاهر می‌شود، ملاک خوبی یا بدی آن روزش است. نیکویی صورت مردم را بهره‌ای از تأثیر کواکب سعد دانسته‌اند که به تقدیر ایزدی به مردم پیوسته است و گفته‌اند:

«مرد دیدار را چهار صفت خاصیت است: یکی آنک روز خجسته کند بر بیننده و دیگر آنک عیش خوش گرداند و سدیگر آنک به جوان مردی و مروت راه دهد و چهارم آنک به مال و جاه زیادت کند. (خیام نیشابوری، ۱۳۳۸: ۳۸۵) از روی نکو صبر نمی‌شاید کرد

لیکن نه به اختیار می‌باید کرد (سعدی، ۱۳۸۲: ۱۴۹۴، بیت ۲) در روایات آمده که دیدن روی عالم عبادت است یا چنان که از حضرت رسول (ص) نقل شده است: «النظر فی ثلاثه اشیاء عباده، النظر فی وجه الوالدین و فی المصحف و فی البحر.»

همان در افسانه‌ها
رمز سعادت و
پادشاهی پنداشته
شده است. مردم
قدیم ما را
مرغی مبارک و
موجب سعادت
می‌شمردند که
سایه‌ی آن بر سر
هر کس بیفتد، به
دولت و پادشاهی
دست می‌یابد

برعکس، دیدن زشت‌رویان را به فال بد می‌گیرند و باور داشته‌اند که دیدن این‌گونه مردمان، روز را با وقوع حوادث و پیشامدهای ناگوار، خراب می‌کند؛ مانند نحسی عدد سیزده که هنوز رایج است. داستان خسرو با مرد زشت‌روی، در باب هشتم مرزبان‌نامه خود شاهده‌ی بر وجود این باور است.

۶. باور غراب‌البین

در ادبیات عامیانه‌ی ایران، کلاغ اغلب به خبرچینی، دزدیدن اشیای درخشان و براق و صابون دوستی شناخته شده است: چو گردون سرطشت سیمین گشاد
غراب سیه خایه زرین نهاد (نظامی، ۱۳۷۸: ۱۰۴)
غراب‌البین در شکل، زاغی سرخ‌پا و سرخ‌منقار که باریک‌تر و درازتر از زاغ پیسه است. (یاحقی، ۱۳۶۹: ذیل غراب)
برخی از مواردی که این باور را در مرزبان‌نامه می‌توان یافت، عبارت‌اند از:

«گرد از اساس آن ملک بر آریم و به آواز کلنگ سواعد در و دیوارش چنان پست کنیم که درو ساحت آن نوحه‌ی غراب‌البین راحت، به گوش نسرین آسمان رسد.»

(رواینی، ۱۳۸۷: ۵۲۳) و (رواینی، ۱۳۸۷: ۱۸۹)
غراب‌البین شوم و نشانه‌ی فراق و جدایی بوده است و «تازیان در روزگار جاهلیت به غلط می‌پنداشتند که نوای زاغ شوم و خبر از جدایی و پراکندگی یاران و خویشان را می‌دهد.» (خطیب رهبر، ۱۳۸۷: ۱۸۹)
البته امروزه در بعضی جاها صدای کلاغ را به عنوان نماد رسیدن خبر خوشی از مسافر به فال نیک گرفته‌اند.

۷. گنج و مار

گذشتگان بر این باور بودند که مار روی گنج می‌خوابد؛ یعنی، هر جا گنج است مار هم وجود دارد و مار به دور گنج حلقه می‌زند. اغلب نام مار در کنار گنج، با تمثیل از سختی و اندوه در کنار آسانی و شادی به کار رفته است. سعدی شیرازی نیز این باور عامیانه را به کار برده است:
جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست؟
گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به‌هم‌اند
(گلستان، ۱۳۷۹: ۵۰۲)

در مرزبان‌نامه آمده است:
«مار آن گنج‌خانه‌ی عافیت یافت، بر سر گنج مراد نشست و سر بر پای سلامت نهاد و حلقه‌وار خود را بر گنج بست.» (رواینی، ۱۳۸۷: ۳۳۶)

خاقانی در این مورد تشبیه زیبایی به کار برده است:
کعبه‌گنج است و سیاهان عرب ماران گنج
گرد گنج آنک صف ماران فراوان آمده (خاقانی، ۱۳۷۵: ۵۶۲)

۸. مهره‌ی افعی و پادزهر

مهره‌ی مار در عربی به حَجْر الحیه معروف است و چنان‌که از داستان مارافسای و مار (وراوینی، ۱۳۸۷: ۵۹۰-۵۸۸) برمی‌آید، استخوان‌گونه‌ای است مدور که در پشت سر برخی مارهای بزرگ گزنده، به شکل منقش وجود دارد. مهره‌ی مار برای درمان مار گزیده به کار می‌رفته و خاصیت پادزهر داشته است:

هم در او افعی گوزن آسا شده تریاق‌وار
هم گوزنانش چو افعی مهره‌دار اندر قفا (خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۵)
به عقیده‌ی پیشینیان، اگر کسی مثلاً زنی به مهره‌ی مار دست یابد، هر چند بسیار زشت باشد به شدت مورد محبت قرار می‌گیرد. معروف است که اگر مهره‌ی مار را بدزدند،

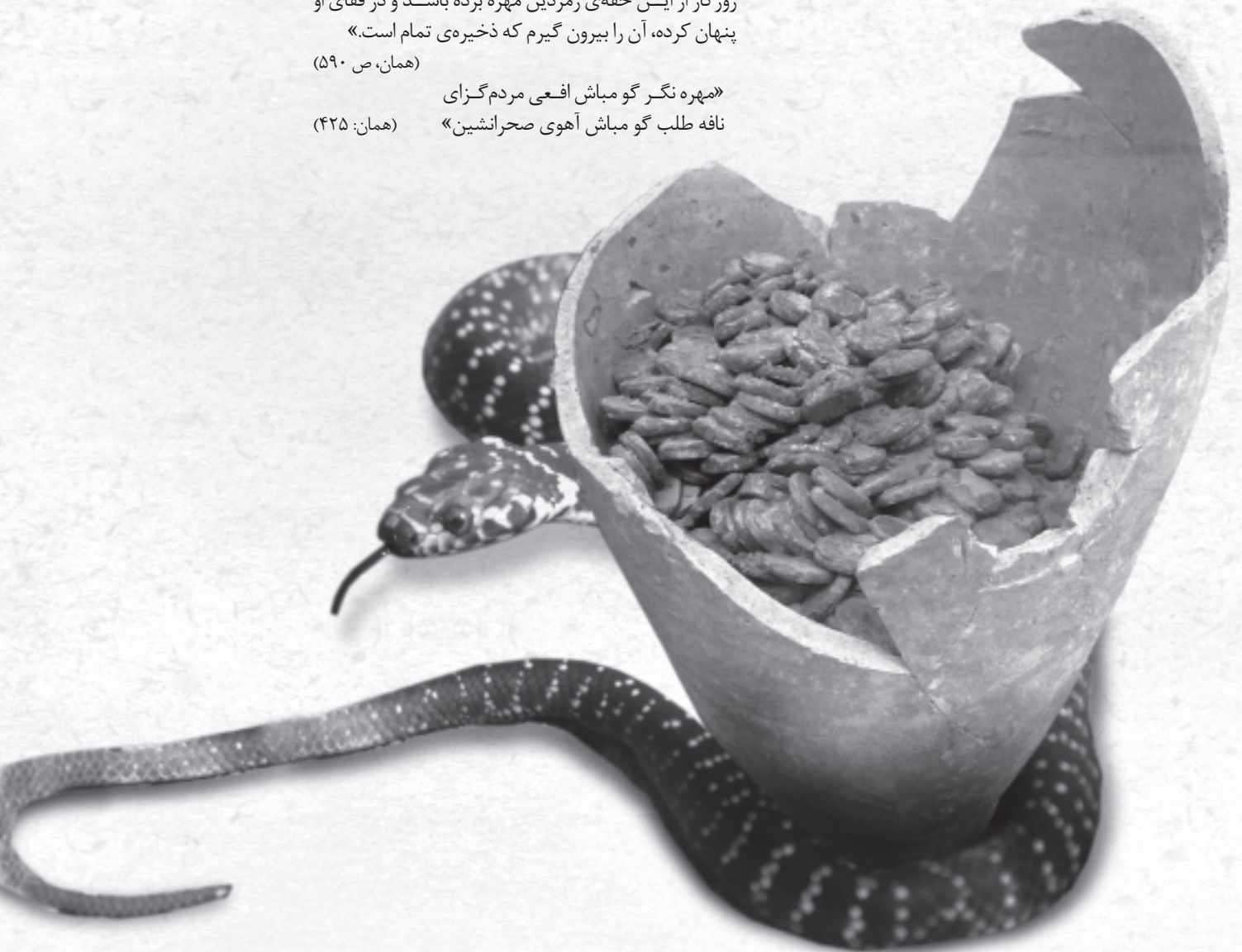
مار بی‌اختیار به‌دنبال صاحب مهره می‌رود و از این‌جا مثل شده است که می‌گویند معشوق، مهره‌ی عاشق را دزدیده و از این‌رو بی‌اختیار به دنبالش می‌رود. (شمیسا، ۱۳۷۷: ۹۹۹)

گیرم که مار چوبه کند تن به شبه مار
کوزهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست؟ (خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۲۴)
گاه پیش می‌آید که در حالت طبیعی، مار، مهره را از دهان خویش بیرون بیندازد؛ چنان‌که در مرزبان‌نامه آمده است:
«بامداد که سیاه مار شب، مهره‌ی خورشید از دهان مشرق بیرون انداخت.» (وراوینی، ۱۳۸۷: ۱۴۲)
در جایی دیگر، مهره‌ی مار را اندوخته‌ای کامل دانسته است:
«لکن از این شکل و هیئت، استدلال می‌توان کرد که مشعبد روزگار از این حقه‌ی زمردین مهره برده باشد و در قفای او پنهان کرده، آن را بیرون گیرم که ذخیره‌ی تمام است.»

(همان، ص ۵۹۰)

«مهره نگر گو مباح افعی مردم‌گزای

نافه طلب گو مباح آهوی صحرائشین» (همان: ۴۲۵)



۹. باورهای خوش بینانه

بعضی باورهای مردم، نشانه‌ی خوش بینی آن‌ها به زندگی است. در داستان خره‌نما، ابتدا از بهرام گور به شکلی معمولی پذیرایی کردند و شبان از کم شدن شیر گوسفندان خبر آورد و پدر و دختر با استناد به باور خشم پادشاه از رعیت، قصد مهاجرت داشتند. پس، از مهمان ناشناس بیش‌تر پذیرایی کردند.

«اذا هم الوالی بالجور علی الرعايا ادخل الله النقص فی اموالهم حتی الزروع و الزروع.» (رواینی، ۱۳۸۷: ۶۱)

یعنی، چون فرمان‌روا به ستم بر زیردستان آهنگ کند، خداوند در مال و خواسته‌ی آنان کاستی پدید آرد تا شیر پستان‌های گوسفندان و کشت‌هاشان.

(خطیب رهبر، ۱۳۸۷: ۶۱)

و ماجرا کاملاً برعکس می‌شود:

«همان شبان از دشت باز آمد و از کثرت شیر گوسفندان حکایتی گفت که شنوندگان را انگشت حیرت در دندان بماند و پدر و دختر گفتند اختر سعد عنان عاطفت پادشاه سوی ما منعطف کرد و قضیه‌ی سوءالعنايه منعکس گردانید و گرنه شیر گوسفندان که دیروز از جری عادت منقطع بود، امروز عادت آن را موجب چه باشد؟ این می‌گفت و از آن بی‌خبر که تقدیر منبع و مغار شیر در خانه‌ی او دارد.»

(رواینی، ۱۳۸۷: ۶۴)

«از شعاع طلعتش در جام می

نجم سعدین در قران ملک باد» (خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۹۳)

۱۰. رجم شیاطین

این باور که چون شیطان به جهت استراق سمع وحی و سخنان فرشتگان به آسمان برشود، به تیر شهاب رانده می‌شود، خاستگاهی قرآنی دارد؛ چنان که خداوند در سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۵ می‌فرماید:

«زینا السماء الدنيا بمصابیح و جعلناها رجوما للشیاطین...» شاید شاخ و برگ‌هایی که در گذر زمان بر اصل این مضمون قرآنی افزوده شده، از دنیای خرافه سر برآورده است؛ برای مثال: در باب چهارم مرزبان‌نامه در داستان دیو گاو پای و دانای دینی این باور و تأثیرپذیری مؤلف را از قرآن کریم در بیان صفات شیاطین آشکارا می‌بینیم. (رواینی، ۱۳۸۷: ۱۴۵)

و در جای دیگر:

«و رجوم آفت این شیاطین فتنه به ارکان و اساطین آن دولت رسد.» (همان: ۴۸۳)

۱۱. چشم‌زخم

باوری که در بسیاری از فرهنگ‌ها وارد شده است و اشاره به آن در قرآن کریم و روایات مذهبی ما را بر آن می‌دارد که به‌درستی، اصل این باور را از معتقدات دینی و مذهبی به حساب آوریم اما به نظر می‌رسد که شاخ و برگ‌ها که با گذشت زمان بر گرد این باور به‌وجود آمده و اعمالی که در جهت دفع آن به کار بسته شده، سر از خرافه درآورده است. تخم‌مرغ شکستن، اسپند دود کردن، خواندن برخی روایات مذهبی و فوت کردن به خود و... از کارهایی است که مردم برای دفع چشم‌زخم انجام می‌دهند.

در مرزبان‌نامه آمده است:

«غزه جلالش از وصمت عین الکمال مصون و معصوم.»

(رواینی، ۱۳۸۷: ۱۷۵)

«مبادا که از ارتقاء قصر آن مملکت قاصر آیند و ابروی طاق

این دولت را چشم‌زخمی از حوادث و زلازل در رسد.»

(همان: ۴۷۵ و ۵۱۵)

۱۲. نعل در آتش نهادن

طولانی شدن سفر و اشتیاق بازگشت مسافر در دل خویشان به چاره‌اندیشی‌هایی منتهی می‌شده و یکی از راه‌کارها در چنین مواردی، نعل در آتش نهادن بوده است.

این کار را جهت علاقه‌مند کردن معشوق به عاشق و رام کردن او نیز انجام می‌داده‌اند. در باورهای خرافی آمده است:

«برای تولید محبت نعل در آتش می‌گذارند.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۸۳)

بنابراین، نعل در آتش نهادن کنایه از بی‌قراری و اضطراب نیز می‌تواند باشد. در مرزبان‌نامه در این مورد آمده است:

«من بنده را دیرگاهی است تا اشتیاق نعل در آتش فراق این

حضرت نهادست.» (رواینی، ۱۳۸۷: ۷۱۵)

۱۳. باورهای پزشکی

از گذشته باورهای پزشکی بسیاری به‌جا مانده و نسل به نسل منتقل شده است. بعضی از این باورها صحت دارند و بعضی جنبه‌ی خرافی و افسانه‌ای پیدا کرده‌اند. در داستان شهریار بابل با شهریارزاده، وقتی عمو شهریارزاده را نابینا و در جنگل رها می‌کند، و او از ترس به بالای درخت می‌رود و به امید خداوند می‌نشیند و شب‌هنگام در مجمع پریان سخنانی می‌شنود:

«مهتر پریان گفت: اگر آن پادشاه‌زاده بداند و از خاصیت برگ

این درخت آگاه شود، لختی از آن بر چشم مالد، بینا گردد.»

(رواینی، ۱۳۸۷: ۱۴۰)

«شهریارزاده چون این ماجرا بشیند، برگی از آن درخت برگرفت و بر چشم مالید و هر دو دیده‌ی او چون دو چراغ افروخته روشن شد و صورت قدرت الهی به چشم سر روشن بدید»

(همان، ۱۳۸۷: ۱۴۱)

در داستان روباه و بط، روباهی به بیماری دچار می‌شود و درمانش را به او می‌گویند:

«روباہ را علت داء الثعلب برسید، زار و نزار شد، گوشت و موی ریخته و جان به‌مویی که نداشت آویخته، کخرقه بالیه بالت علیها الثعلب، در گوشه‌ی خانه افتاد. روزی کشفی به عیادت او آمد و به کشف حال او بحث از سبب زوال صحت او مشغول شد و گفت: جگر بط در مداوات این درد مفید است. اگر پاره‌ای از آن حاصل توانی کرد، ازاله این علت را سخت نافع آید. (وراوینی، ۱۳۸۷: ۱۵۱)

گاه مرزبان‌نامه با به‌کار بردن اصطلاحات پزشکی، غیرمستقیم، به باورهای پزشکی، رواج دارو و درمان خرافی و اعتقاد مردم به جادوگر و رمال اشاره دارد. در میانجی‌گری فرخزدا (خرگوش) بین خرس و دادمه به نام یکی از داروهای جامعه اشاره دارد و نویسنده ادیبانه از آن بهره گرفته است. «و دست بودی که ذوی الالباب را در سخن آرایبی باشد، در هر باب بنمود و معجونی بساخت که اگرچ خرس را دشوار به گلو فرومی‌رفت، آخر مزاج حال او با دادمه به صلاح باز آورد.» (همان: ۳۳۴)

واژه‌ی معجون به‌عنوان مسکن و روان‌کننده کارها به کار رفته و در اصطلاح پزشکی داروی سرشته از چند جزء است. در داستان خسرو با ملک دانا

«خسرو از آن جا که همت ملکانه و سیرت پادشاهانه او بود، اذا ملکت فاسجع برخواند و گفت: از شکسته‌ی خود مومیایی دریغ نمی‌باید داشت.» (همان: ۳۰۳)

«مومیایی: نوعی قیر طبیعی آمیخته به خاک که از سقف برخی غارها چکد و در قدیم برای بهبود و التیام زخم‌ها و شکستگی‌ها و نگهداری تن مردگان به کار می‌رفت.» (همان: ۳۰۳)

جز موارد یاد شده در حوزه‌ی باورهای عامیانه، نمونه‌های دیگری نیز با قلم توانای سعدالدین وراوینی نگاشته شده است که نمونه‌هایی از آن‌ها ذکر می‌شود:

پیوستگی رگ و جان: هر موی ایشان رگیست که پیوند با جان گرفته. (همان: ۶۵۶)

قوس قزح: «و صحرائی از قوس قزح رنگین تر، چون دوحه‌ی طوبی و حله‌ی حورا سبز و تر.» (همان: ۸۴)

برخاستن اشک از جگر: «مرواریدی که روزگار به نوک مژگان هیچ عاشق مانند آن نسفت.» (همان: ۳۱۷)

ز بهر زیور او تا زمانه عقد کند

به جای آب، من از دیده خون چکانیده (همان: ۷۵۳)

پیشانی بلند، دولت است: «سیما که در سیمای فرخ تو، دلایل بهروزی و مخائل ظفر و پیروزی بر همه مرادها می‌بینم.»

(همان: ۳۵۷)

تبدیل شدن خون به شیر: «به جای شیر از پستان دایه‌ی فطرت، خون حیوانات مکیده.» (همان: ۵۷۳)

به زیر دامن اقبال بنده پرور تو

به محض خون دل خویش پرورانیده

باد صبا و تأثیر آن در شکوفایی گل‌ها و به‌بارنشستن درختان (همان: ۴۵)

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آراین پور، یحیی؛ از نیما تا روزگار ما، چ ۳، تهران، زوار، ۱۳۷۹.
۳. امیری خراسانی، احمد. باورهای خرافی مردم آکران، مجله‌ی مطالعات ایرانی، ش ۳، ۱۳۸۲.
۴. محمدحسین بن خلف تبریزی؛ برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۵. تسلیمی، امیرحسین. درآمدی بر ادبیات تمثیلی (مرزبان‌نامه)، تهران، سرواد، ۱۳۷۸.
۶. خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی؛ دیوان اشعار، به کوشش میرجلال‌الدین کزازی، چ ۱، تهران، مرکز، ۱۳۷۵.
۷. کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام، تهران، بارانی، ۱۳۳۸.
۸. دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه، چ ۲، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۷.
۹. روح‌الامینی، محمود؛ باورهای میانه درباره‌ی فال حافظ، چ ۱، تهران، نقش جهان، ۱۳۶۹.
۱۰. سعدی، مصلح‌الدین؛ گلستان، تصحیح و شرح خلیل خطیب رهبر، چ ۱۲، تهران، صفی‌علی‌شاه، ۱۳۷۹.
۱۱. شمیسا، سیروس؛ فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، تهران، فردوسی، ۱۳۷۷.
۱۲. شمیسا، سیروس؛ سبک‌شناسی نثر، چ ۷، تهران، میترا، ۱۳۸۲.
۱۳. کزازی، میرجلال‌الدین؛ رؤیا، حماسه، اسطوره، تهران، چشمه، ۱۳۷۲.
۱۴. محجوب، محمدجعفر؛ ادبیات عامه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران، چشمه، ۱۳۸۲.
۱۵. نظامی گنجوی؛ مخزن الاسرار، تصحیح و شرح برات زنجانی، چ ۵، تهران، دانشگاه، ۱۳۷۸.
۱۶. وراوینی، سعدالدین؛ مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چ ۱۳، تهران، مروی، ۱۳۸۷.
۱۷. هدایت، صادق؛ نیرنگستان، تهران، جاویدان، ۱۳۵۶.